

## رساله‌ای در اخلاق: جلال‌الدین دوانی

محسن جاهد<sup>۱</sup>

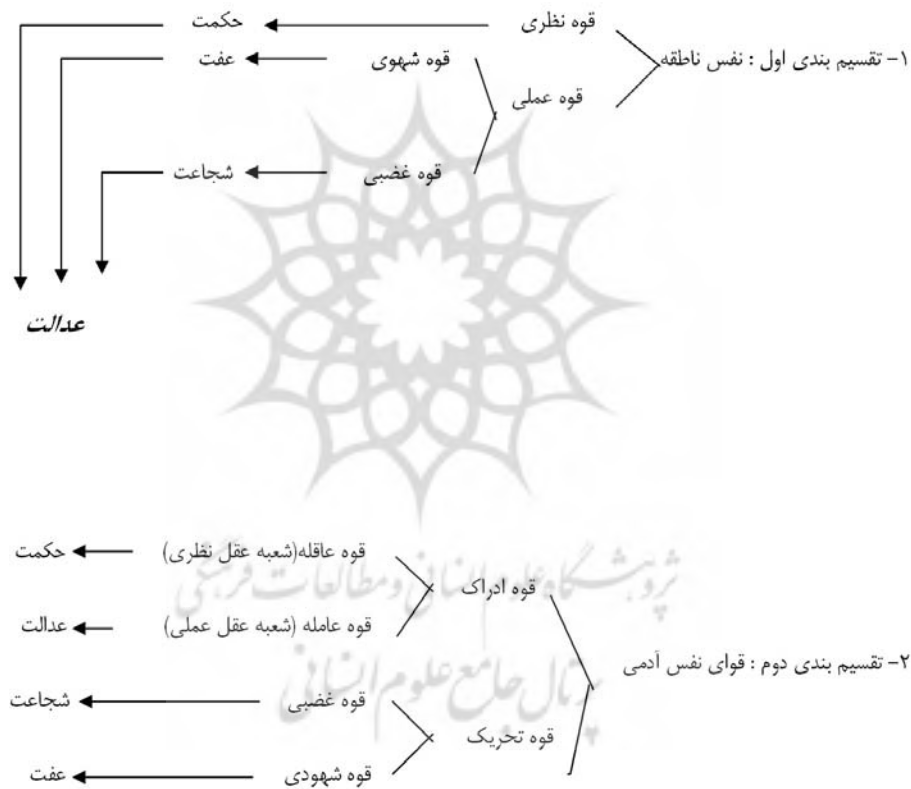
محمد بن اسعد دوانی (۸۳۰ - ۹۰۸) فیلسوف، متکلم، فقیه، عالم اخلاق و از بزرگان مکتب شیراز است. او در فلسفه و اخلاق از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. اندیشه‌های او همواره مورد توجه بزرگان و اندیشمندان عالم اسلام بوده است. صدرالدین شیرازی بارها در اسفار، آراء خاص او را نقد و بررسی کرده است.<sup>۲</sup> بیش از یک صد کتاب و رساله از او باقی مانده است؛ از جمله ۱- *أفعال العباد* ۲- *شرح العقاید العضدیه* ۳- *انموذج العلوم* ۴- *اثبات الواجب* ۵- *شرح هیاکل النور سه‌روردی* ۶- *لوامع الاشراف فی مکارم الاخلاق (اخلاق جلالی)* ۷- *رسائلی در عدالت* ۸- *رساله‌ای در اخلاق*،<sup>۳</sup> که موضوع این نوشتار است.

### ساختار کلی رساله حاضر

رساله حاضر از سه بخش تشکیل شده است: مقدمه، مقصد و خاتمه.

۱. استادیار گروه فلسفه دانشگاه زنجان.
۲. صدرالمتلهین شیرازی در بالغ بر بیست موضع در اسفار به تفصیل به اندیشه‌های دوانی پرداخته است. برای آگاهی بیشتر نک به - میری، سید محسن؛ علمی، محمد جعفر، فهرست موضوعی کتاب *الحکمة المتعالیه فی الاسفار الاربعه صدر المتلهین*، ص ۱۳۹ - ۱۴۰.
۳. برای آگاهی بیشتر نک: الموسوی الخوانساری الاصبهانی، محمد باقر، *روضات الجنات فی احوال العلماء و السادات*، ج ۲، ص ۲۳۳ - ۲۳۹. زرکلی، خیر الدین، *الاعلام*، ج ۴، ص ۳۲.
- تهامی، سید غلامرضا، *فرهنگ اعلام تاریخ اسلام*، ج ۱، ص ۱۰۶۱ - ۱۰۶۲.
- دوانی، علی، *مفاخر اسلام*، ج ۴، صص ۴۰۸ - ۴۲۷.

مؤلف در مقدمه از ماهیت نفس ناطقه انسانی سخن گفته و حکمت آفرینش آدمی را - مطابق با آموزه‌های قرآنی - عبودیت دانسته و عبودیت را چنین تعریف کرده است: «صرف قوی تماماً در تشبه به صفات الهی به قدر امکان تا به سبب آن عبدالله، بل خلیفه الله شود»<sup>۱</sup>. دوانی در ادامه - به تبعیت از خواجه نصیرالدین طوسی - دو تقسیم‌بندی از قوای نفس ارائه کرده است و بر اساس آنها جایگاه هر یک از فضائل چهارگانه اصلی - حکمت، عفت، شجاعت و عدالت - را نشان داده و سپس به بحثی تفصیلی درباره فضیلت عدالت پرداخته است. این دو تقسیم‌بندی به شرح زیر است<sup>۲</sup>:



۱. رساله حاضر.

۲. طوسی، نصیرالدین، اخلاق ناصری، صص ۱۰۸ - ۱۱۰.

در تقسیم‌بندی اول، عدالت از ترکیب و همراهی فضایل سه‌گانه حکمت، عفت و شجاعت حاصل می‌شود. خواجه طوسی بر این اساس، عدالت را چنین تعریف کرده است: «و چون این سه جنس فضیلت حاصل شود و هر سه با یکدیگر متمازج و متسالم شوند از ترکیب هر سه، حالتی متشابه حادث گردد که کمال و تمام آن فضایل به آن بود و آن را فضیلت عدالت خوانند»<sup>۱</sup>.

در تقسیم‌بندی دوم، عدالت فضیلت قوه عامله یا عقل عملی است. دوانی بر این باور است که میان تعریف عدالت در این دو تقسیم‌بندی، تباین وجود دارد و نمی‌توان آن دو را دو تقریر از یک حقیقت دانست، چرا که بر اساس تقسیم‌بندی اول، عدالت کیفیتی است که از ترکیب و همراهی فضایل سه‌گانه اصلی حاصل می‌شود، اما مطابق تقسیم‌بندی دوم، عدالت «کیفیتی است حاصل از تهذیب شعبه(ای) از قوت ادراک»<sup>۲</sup>. همچنین در تقسیم‌بندی دوم، حصول عدالت بر عمل متوقف نیست، زیرا در این تقسیم‌بندی، عدالت کیفیتی است مربوط به حکمت عملی و تعریف حکمت عملی عبارت است از: «معرفت به اموری که وجود آنها به قدرت و اختیار انسان است»<sup>۳</sup>. دوانی در ادامه، تعریف مختار خود را چنین ارائه می‌کند: «آنچه به استقامت اقرب می‌نماید، آن است که عدالت عبارت است از ملکه رعایت اعتدال در جمیع افعال. پس ملکات ثلاثه به منزله خدام او باشند و رئیس مطلق، عدالت بود»<sup>۴</sup>.

دوانی در متن رساله آنچه را در ابتدا با تحت عنوان «مقصد» معرفی کرده بود، «فصل» نامگذاری می‌کند و در آن، فضایل فرعی تحت هر یک از فضایل اصلی را نام برده و تعریف می‌کند. و در «خاتمه» نیز جمع‌بندی‌ای از فضیلت عدالت ارائه کرده و مطالب مختصری به آن افزوده است.

از آن روی که دوانی در این رساله تأکید بیشتری بر عدالت کرده است، برخی از پژوهشگران این رساله را جزو رساله‌هایی که دوانی درباره عدالت نوشته، طبقه‌بندی کرده‌اند<sup>۵</sup>، اما می‌توان این رساله مختصر را درباره اخلاق که مهم‌ترین مطالب اخلاق فلسفی - البته به استثنای مباحث تدبیر منزل و سیاست مدن - در آن آمده، نیز دانست.

### نسخه خطی رساله حاضر

این رساله بر اساس نسخه خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی به شماره ۳۵ / ۳۴۵۶ تصحیح شده

۱. همان، ۱۰۹.

۲. رساله حاضر.

۳. همان. علامه محمد حسن قزوینی - معاصر مولی مهدی نراقی - با تعریض به دوانی گفته است: «و قد حصل لبعض الاعلام خبط عظیم فی هذا المقام، حیث لم یتفطن باتحاد التقریرین و فرّع علی تغایرهما فروعا فاسده فی البین» و هر دو تقریر را دارای مفاد یکسانی دانسته است. برای آگاهی بیشتر ن. ک به: قزوینی، محمد حسن، کشف الغطاء عن وجوه مراسم الاهتداء، صص ۵۳ - ۵۴.

۴. رساله حاضر.

۵. برکت، محمد، کتاب شناسی مکتب شیراز، صص ۸۴ - ۸۷.

است. این نسخه به خط نستعلیق و تقریباً بدون اشتباه است. در تصحیح این رساله، نکات زیر اعمال شده است:

- مواردی همچون: «درین»، «درو»، «آنرا» و «ازین جهت» به ترتیب به صورت: «در این»، «دراو»، «آن را» و «از این جهت» ثبت شده‌اند.
- مواردی مانند «ثله» به صورت «ثلاثه» ثبت شده است.
- واژگانی معدود در متن از وضوح کافی برخوردار نبود، لذا به صورت احتمالی قرائت شد. این واژه‌ها داخل {} قرار داده شد.
- افزوده مصحح در ( ) آمده است.

### بسم الله الرحمن الرحيم

### رساله مولانا جلال (الدین دوانی) در اخلاق

این رساله مشتمل است بر مقدمه، مقصد و خاتمه.

#### مقدمه

پوشیده نماند که نفس ناطقه انسانی از سنخ ملکوت و عالم مجردات است و تعلق او به بدن، بنابر توقف کمالات اوست بر او. و چون به حکم ما خلقنا السموات و الارض و ما بینهما لاعین، هر موجودی را به حسب اقتضای حکمت بالغه از برای غایتی و مصلحتی خلق فرموده‌اند، پس نفس انسانی را برای حکمتی خلق فرموده باشند و آن حکمت به موجب نصّ شریف و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون<sup>۱</sup> تحقق به کمال عبودیت است که عبارت است از صرف قوی تماماً در تشبه به صفات الهی به قدر امکان تا شخصی به سبب آن عبدالله، بل خلیفه الله شود. پس بر هر آدمی واجب است که سعی نماید در تکمیل نفس خود به تحصیل فضایل و ازاله ردایل، و الا چون قطع تعلق نماید و جذری که نفس را به واسطه پیکر طبیعت حاصل شده مرتفع گردد، به غیر از الم و حسرت حاصلی نداشته باشد و نداء یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب الله<sup>۲</sup> در عوالم ملکوت اندازد.

{شعر}:

کاری کنیم ورنه، ندامت برآورد

روزی که رخت به جایی دگر کشیم

چون نفس ناطقه به حسب رتبه وجود واسطه است میان عالم عقول که مجردات صرفند و عالم اجسام

۱. انبیاء : ۱۶.

۲. الذاریات : ۵۱-۵۲.

۳. سوره زمر آیه ۵۶: در آیه شریفه ۳۱ انعام نیز چنین آمده است: (یا حسرتنا علی ما فرطنا فیها). در نسخه خطی، آیه شریفه نادرست کتابت شده بود، لذا بخشی از آیه ۵۶ زمر که مراد مؤلف بود، جایگزین شد.

که مادیات محض‌اند، پس او را رویی به عالم علوی است و رویی به عالم سفلی و از حیثیت اولی استفاده علوم و معارف از جواهر قدسیه نماید و به این اعتبار، او را قوت نظری گویند. و از حیثیت ثانیه به تدبیر و تصرف در بدن اقدام نماید و از این جهت او را قوت عملی گویند. پس او را به اعتبار هر قوتی، کمالی باشد و چون قوت عملی دو شعبه است: یکی تحریک به جلب ملایم و آن را قوت شهوی گویند و دیگر تحریک در دفع منافر و آن را قوت غضبی خوانند و به هر شعبه او را کمالی است. پس اصول فضایل، منحصر در سه باشد به عدد قوای نفس. اول، کمال قوت نظری و آن اطلاع است بر حقایق موجودات و احوال ایشان به قدر توان و اندازه امکان، و آن را حکمت خوانند. دوم، کمال قوت شهوی و آن اقتضار است از مشتبهات حسّی و لذات جسمانی بر قدر ضرورت و حدّ مصلحت بی افراط و تفریط، و آن را عفت خوانند. سیوم، کمال قوت غضبی و آن ملکه استعمال غضب است بر وجهی که مستحسن حکم عقل باشد، به حسب مواد و کیفیت و کمیت، و آن را شجاعت خوانند. و چون این سه فضیلت حاصل شود و امتزاجی روحانی در میان ایشان واقع شود، از امتزاج ایشان حالتی متشابه شبیه به کیفیت مزاجی حاصل شود که کمال و تمامی فضایل به آن باشد و آن را عدالت خوانند و از این جهت بی‌نزاع حکمای متقدم و متأخر اجناس فضایل چهارست<sup>۱</sup>، سه به منزله اجزای مادی عدالتند که به منزله جزو صوری است.

و عبارت ایشان در آنکه عدالت فضیلتی بسیط یا مرکب است از فضایل ثلاثه مضطرب است، چه در بعضی مواضع تصریح نموده‌اند به ترکیب عدالت از آن سه و در بعض محال تلویح فرموده‌اند، بلکه تنصیص بر بساطت او. و اکثر عبارات ایشان به بساطت امیل است چنانچه از ملاحظه {مظان} آن به نظر افتکار ظاهر می‌شود. و عبارت اخلاق ناصری که قدوه ارباب این فن است، اگر چه ظاهر در بساطت است و از اضطراب خالی است، اما در تعریف عدالت مشوش است، چه اولاً، تعریف عدالت بر آن وجه کرده که مذکور شد. و ثانیاً، گفته که قوت ادراک نیز چون قوت تحریک دو شعبه دارد: یکی قوت نظری و از تهذیب او فضیلت حکمت ظاهر شود، و دیگر، قوت عملی و از تهذیب او عدالت حادث شود و بعد از آن گفته که چون کمال قوت عملی آن است که تصرفات او در آنچه تعلق به عمل دارد، بر وجهی باشد که باید و تحصیل آن فضیلت تعلق به عمل دارد؛ از این جهت حصول عدالت موقوف باشد بر حصول سه فضیلت دیگر<sup>۲</sup>. بر فطن لیب پوشیده نیست که در میان این دو تعریف بونی بین است، چه در تعریف اول، عدالت کیفیتی متشابه بود - حاصل از ازدواج ثلاثه و در این تعریف کیفیتی است حاصل از تهذیب شعبه (ای) از قوت ادراک. و ایضاً در این تعریف، عدالت راجع به ادراکی خاص می‌شود و در آن تعریف راجع به ملکه (ای) که مبدأ ادراک و غیر آن است، چون افعال قوت شهوی و غضبی. و ایضاً توقف حصول عدالت به تعریف ثانی بر عمل ظاهر

۱. دوانی این مدعا را به تبعیت از خواجه ی طوسی ذکر کرده است ( اخلاق ناصری، ص ۱۰۹)، حال آنکه برای این ادعا استننا نیز می‌توان آورد، از جمله یحیی بن عدی در تهذیب الاخلاق. اساساً ابن عدی فضایل را به اصلی و فرعی تقسیم نکرده است، از نگاه او بیست فضیلت و در مقابل آنها بیست رذیلت وجود دارد. برای آگاهی بیشتر نک: بن عدی، یحیی، تهذیب الاخلاق، صص ۱۱-۲۰.  
۲. طوسی، نصیرالدین، اخلاق ناصری، صص ۱۰۹-۱۱۰.

نیست، بلکه ظاهر خلاف آن است، چه عدالت بر این تقدیر عبارت از علم حکمت عملی بود که آن معرفت اموری است که وجود آن به قدرت و اختیار انسانی باشد، و شک نیست که حصول آن هیچ توقفی بر عمل ندارد و بی‌تکلفی تام و تعسفی خام توفیق و توفیق میان این دو سخن متعذر می‌نماید.<sup>۱</sup> و آنچه به استقامت اقرب می‌نماید، آن است که عدالت عبارت است از ملکه رعایت اعتدال در جمیع افعال. پس ملکات ثلاثه به منزله خدام او باشند و رئیس مطلق عدالت بود.

اگر کسی مناقشه در بساطت عدالت نماید و گوید: چرا نشاید که مجموع ملکات ثلاثه عدالت باشد چنانچه ظاهر بعضی عبارات ایشان است، چه حدوث کیفیتی وحدانی ظاهر نیست و دلیل بر حدوث آن قایم نه. گوئیم که شکی نیست که نفس، وحدانی الذات است و به عدد قوی در او و از حیثیت مظاهر و آلات و آثار است و همه در ذات نفس راجع به حقیقت وحدانی او می‌شوند، چنانچه اساطین حکما که ایشان را به زمان ما اشراقیین گویند، تحقیق آن نموده‌اند. و همانا این معنی ظل صفات الهی است که به اعتبار مظاهر و آثار متعدّدند و در احدیت ذات صمدیت مندمج شده متحدند. پس ملکات ثلاثه به اعتبار مظاهر و آثار و آنکه هر یک را صلاحیت حدوث بدون الاخری هست متعدد باشند و چون نفس متمرن به آن گردد، بر وجهی که علی‌الدوام افعال بر قانونی مضبوط و نهجی مقرر از او صدور یابد، بی‌تجشم رویتی جدید و سعی مستانف آن ملکه عدالت باشد.

## فصل

بباید دانست که در تحت اجناس چهارگانه فضایل انواع نامحصور مندرج است، از آن جمله آنچه اشهرست، هفت در تحت حکمت است: ۱- ذكاء ۲- سرعت فهم ۳- صفای ذهن ۴- سهولت تعلم ۵- حسن تعقل ۶- تحفظ ۷- تذکر. اما ذكاء ملکه سرعت استنتاج قضایا و سهولت استخراج نتایج است و این بسبب کثرت و مزاوله مقدمات منتهجه تواند بود. سرعت فهم ملکه انتقال از ملزوم به لوازم است بی‌فصل مکئی و همانا فرق میان این دو آن است که اول راجع به سرعت حرکت فکری می‌شود و ثانی در غیر فکر مثل انتقال از ملزومات تصوریه به لوازم آن، یا از قضایا به عکوس مستویه یا عکس نقیض آن. صفای ذهن ملکه استخراج مطلوب است، بی‌اضطراب و تشویشی که به او رسد. سهولت تعلم آن بود که نفس را حدّتی حاصل آید در نظر تا بی‌ممانعت خواطر متفرقه، به کلی توجه به مطلوب کند و فرق بینهما دقیق است و به اعمال نظر حقیق. حسن تعقل آن است که در بحث و استکشاف از هر مطلوبی، حدی که لایق آن است نگاه دارد تا نه اهمال امری داخلی نماند و نه اعتبار خارجی. تحفظ آن است که صوری که عقل یا وهم به قوّت تفکر یا تخیل ملخص گردانیده باشند نیکو ضبط کند. تذکر ملکه ملاحظه صور محفوظه است در هر وقت که خواهد به آسانی.

۱. همچنان که در پاورقی شماره ۷ آمد، محمد حسن قزوینی در کشف الغطاء عن وجوه مراسم الاهتداء این سخن دوانی را نقد کرده است.

و آنچه در تحت شجاعت است، یازده است: ۱- کبر نفس ۲- نجدت ۳- علوهمت ۴- ثبات ۵- حلم ۶- سکون ۷- شهامت ۸- تحمل ۹- تواضع ۱۰- حمیت ۱۱- رقت. کبر نفس آن باشد که نفس به کراهیت و هوان مبالات ننماید و بسیار اعتبار و التفات نکند و ملکه احتمال نامالایم داشته باشد. نجدت ملکه ثبات است، چنانچه در وقت وقوع اخطار جزع به او راه نیابد و حرکات نامنتظم از او صادر نشود. علوهمت آن باشد که که نفس را در طلب جمیل حقیقی مطالب و مکاره این جهان ملحوظ اعتبار نباشد و به آن خرم و غمگین نشود به حدی که از هول مرگ نیز باک ندارد. ثبات قوت مقاومت آلام و شداید است تا زیاده در او تأثیری نکند و شکسته نشود. حلم آن باشد که طمانیتی در او حاصل شود که زود، بلکه مطلقاً مغلوب غضب نشود. سکون آن است که در خصومات یا محاربات که جهت حفظ حرمت دین یا نفس یا عصمت لازم شود خفت ننماید و این را عدم طیش نیز گویند. شهامت حرص نفس است بر اقتنا امور عظام از جهت ادخار ذکر جمیل، بل اجر جزیل. تحمل ملکه تکلف استعمال آلات بدنی است در اکتساب امور پسندیده. تواضع آن است که خود را مزیتی نشمرد بر کسانی که در جاه دون او باشند. حمیت آن باشد که که در محافظت ملت یا حرمت ارعوار یا هوان تهاون جایز ندارد. رقت ملکه تأثر است از مشاهده تألم اینا جنس بی‌اضطرابی که در احوال او طاری شود.

و اما انواعی که در تحت جنس عفت است، به حسب مشهور دوازده است: ۱- حیا و آن انحصار نفس است در وقت استشعار از ارتکاب قبیح به جهت احتراز از استحقاق مذمت. ۲- رفق و آن انقیاد نفس است اموری را که حادث شود به طریق تبرع. ۳- حسن هدی و آن کمال رغبت نفس باشد به استکمال خود. ۴- مسالمت و آن مجاملت است در وقت سماع آرای مختلفه و هوای متفرقه. ۵- دعت و آن سکون نفس است در وقت حرکت شهوت. ۶- صبر و آن مقاومت نفس است با هوا تا متابعت و مزاولت لذات قبیحه از وی صادر نشود و بعضی صبر را تعمیم کرده‌اند اندارس و تحمل مشاق و متاعب و امور نامالایم و به این اعتبار تعلقی به قوت غضبی دارد. ۷- قناعت و آن استحقاف نفس است بر ماکل و مشارب و ملابس و غیر آن و اکتفا بقدر ضرورت آنان. ۸- وقار و آن آرام گرفتن نفس است و تحرز از شتاب زدگی مجاوز از حد اعتدال. ۹- ورع و آن ملازمت نفس است بر اعمال حمیده و افعال پسندیده. ۱۰- انتظام و آن، آن است که نفس را تقدیر امور بر وجه لیاقت و حسب مصلحت ملکه شود. ۱۱- حریت آن است که نفس را ملکه اکتساب مال از مکاسب جمیله و صرف آن در مصارف لایقه حاصل شود و امتناع نماید از اکتساب از مکاسب ذمیمه یا صرف در مصارف غیر لایقه. ۱۲- سخا و آن، آن است که انفاق مال بر او سهل و آسان باشد، تا آنچه باشد با آن که باید چندان که شاید برساند.

و در تحت سخا انواع بسیار است و تفصیل آن از دیگر مواضع باید طلبید. و باید دانست که ملکه شجاعت غالباً مستلزم سخاوت می‌باشد، چه هرگاه که نفس را ملکه تحمل اخطار و تثبیت در مخاوف که مظنه

۱. در نسخه خطی لوامع الاشراف فی مکارم الاخلاق ( اخلاق جلالی )، کتابخانه مجلس شورای اسلامی، شماره ۵۸۳، ص ۳۲ چنین آمده است: " تا آنچه بآنکه باید چندان که شاید برشاید برساند "

هلاک بود حاصل شود، هر آینه نقصان و فوات مال نزد او حقیر باشد و خلاف این به غایت نادر تواند بود و استلزام سخاوت شجاعت را اکثری نیست، اگر چه بیشتر از استلزام دیگر ملکات است غیر از عدالت. اما انواعی که در تحت جنس عدالت بود هم دوازده است: ۱- صداقت ۲- الفت ۳- وفا ۴- شفقت ۵- صله رحم ۶- مکافات ۷- حسن شرکت ۸- حسن قضا ۹- تودد ۱۰- تسلیم ۱۱- توک ۱۲- عبادت. صداقت عبارت است از دوستی صادق، الفت عبارت است از تالف و توافق آراء طایفه و عقاید انسان در معاونت و موافقت با یکدیگر. وفا ملکه التزام طریق مواسات و معاونت است. شفقت تأثر و انفعال است از ناملایمی که به کسی رسد بی‌استحقاق و قصر همت بر ازاله آن بر وجه امکان. صله رحم آن است که خویشان خود را در خیرات که او را باشد شریک سازد. و مکافات آن باشد که هر نفعی که از کسی به او رسد به مثل آن یا زیاده بر آن مقابل گرداند و در اساءت به کمتر آن اکتفا نماید. حسن شرکت آن بود که داد و ستد و معاملات بر وجهی کند که موجب انحراف خاطر شرکا نشود و به حسب امکان و به شرط محافظت بر قانون اعتدال. حسن قضا آن است که حقوق دیگران بگذارد و بقا آن در ذمت خود روا ندارد. تودد طلب مودت اکفا و افاضل باشد به طیب کلام و اکرام و انعام و دیگر اسباب که مقتضی آن تواند بود. تسلیم آن است که احکام الهی و نوامیس شرعی و اوضاع نبوی و نظایر آن از رسوم ائمه و مشایخ طریقت را رضا دهد و به حسن تلقی قبول نماید، اگر چه موافق طبع او نباشد. توکل آن است که در اموری که خارج از حیطه قدرت بشری و رویت انسانی باشد زیادت و نقصان و تعجیل و تاخر نطلبد و طلب خلاف آن چه واقع است نکند. عبادت آن است که تعظیم و تمجید خالق به جا آورد و اداء امر او را به قدر طاقت و استطاعت انقیاد نماید و از نواهی او به حسب امکان مجتنب باشد و مدرک تفصیل عبادت شریعت حضرت محمدی - است علی واصفها افضل الصلوات و اکمل التسلیمات .

### خاتمه

از طی مباحث سابقه روشن شد که عدالت مشتمل است بر جمیع فضایل، چه هرگاه که تمامت قوی انسانی در موضوعات خود بر وجه اعتدال صرف نمایند، هر آینه جمیع کمالات حاصل شود و از جمیع رذایل اجتناب لازم آید و عدالت وقتی که به کمال رسد که شخص اولاً در قوی و جوارح خود عدالت به جا آورد، پس در تدبیر منزل و معاشرت به اهل بیت، پس در سیاست مدینه و تدبیر امور آن. و این قسم مخصوص به سلاطین و امرا و ارکان دولت است و کسی که از تعدیل قوی خود و نظم امور مملکت بدن خود که اقرب آشناست عاجز آید به طریق اولی که نظم منزل و مدینه از او حاصل نشود چنان که حکما بر سیل تمثیل گفته‌اند که چراغی که نزدیک خود را روشن ندارد، مسافت دورتر را به طریق اولی که روشن نتواند داشت. و لهذا در آن حدیث که حضرت رسالت پناه - علیه افضل الصلوات - فرمود که مقسطان یعنی عادلان بر

۱. در متن نسخه خطی «بگذارد» آمده است که خطا است. برای آگاهی بیشتر نک: نجفی، ابوالحسن، غلط نویسیم، ص ۳۱۹-۳۲۱. ذیل «گذاشتن/گزاردن».



منابر نوردند از یمین همچون حضرت رحمان. چون سؤال کردند که چه طایفه‌اند، ایشان فرمود که آنان که در احکام خود و اهل خود و آنچه ایشان را ولایت و استیلا آن باشد، عدالت به جا آورند و از افراط و تفریط متحاشی باشند. توفیق عمل روزی باد.

### منابع

- برکت، محمد، کتاب شناسی مکتب شیراز، شیراز: بنیاد فارس شناسی، ۱۳۸۳.
- بن عدی بن حمید بن زکریا، یحیی، تهذیب الاخلاق، تصحیح سید محمد دامادی، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۱.
- تهامی، سید غلامرضا، فرهنگ اعلام تاریخ اسلام، ج ۲، تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۸۵.
- دوانی، جلال‌الدین، لوامع الاشراف فی مکارم الاخلاق (اخلاق جلالی)، کتابخانه مجلس شورای اسلامی، نسخه خطی شماره ۵۸۳.
- دوانی، علی، مفاخر اسلام، ج ۴، تهران: امیر کبیر، تهران، ۱۳۶۴.
- زرکلی، خیرالدین، الاعلام: قاموس تراجم لاشهر الرجال و النساء من العرب و المستعربین و المستشرقین، ج ۶، دارالعلم للملایین، بیروت، ۱۹۹۰ م.
- طوسی، نصیرالدین، اخلاق ناصری، تصحیح مجتبی مینوی و علیرضا حیدری، تهران: خوارزمی، تهران، ۱۳۸۷.
- قزوینی، محمد حسن، کشف الغطاء عن وجوه مراسم الاهتداء، تحقیق محسن الاحمدی، قزوین: الحوزه العلمیه بمدینه قزوین، ۱۳۸۰.
- الموسوی الخوانساری الاصبهانی، روضات الجنات فی احوال العلماء و السادات، ج ۲، بیروت: الدار الاسلامیه، بیروت، ۱۴۱۱/۱۹۹۱.
- میری، سید محسن، علمی، محمد جعفر، فهرست موضوعی کتاب الحکمه المتعالیه فی الاسفار الاربعه صدر المتالهین، تهران: حکمت، ۱۳۷۸.
- نجفی، ابوالحسن، غلط نئوسیم، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۸.



«اوضح او نباشد مگر آنست که در امری که خارج از محیط قدرت»  
 نیز در وقت سابق بی‌نیازی از تقصیرات و تحمل آن را مطلقه  
 و طلب حاد است که واقعیت که عبادت است که تقصیرات و تحمل آن  
 عبادت و در او را امر را و العبد در طلب است که استقامت نماید  
 و در یاری او محنت مکان محنت است و در محنت است عبادت  
 بر حسب حضرت محمدی است. بگو و اصحاب اتصال الصلوات که استقامت  
 ظاهر در این است با بقدر روشن شدن عدالت شکر است  
 نفس با توجه به کار که ثابت است در امور و معانی خود و در  
 اعمال صرف تا سده از جمیع اعمال حاصل شود و در جمیع روزهای سال  
 لازم است عدالت و تقی که آنست که تحصیل آن در جمیع روزها  
 بجا آورد پس در هر سال در هر روز که استقامت است  
 در هر روز این جمیع خصوصیات است و در هر روز که استقامت است  
 عدل است و در هر روز که استقامت است تا آنکه استقامت است  
 که تقصیرات است و در هر روز که استقامت است تا آنکه استقامت است  
 و در هر روز که استقامت است تا آنکه استقامت است

در هر روز

درست و اندک در آن حدیث است که حضرت رسالت نبیا و علم فیصل  
 الهی است فرمود که در صفات این نبیا و اولاد این نبیا بر هر چه در آن  
 علم است چون حضرت، همان نبیا که در هر روز که استقامت است  
 فرمود که آنان که در حکم خود و اولاد خود و اولاد خود و اولاد  
 و استقامت است عدالت است و در هر روز که استقامت است  
 متقاضی باشد و در هر روز که استقامت است عدالت است  
 تفسیر است و در هر روز که استقامت است عدالت است  
 احادیث است که در هر روز که استقامت است عدالت است  
 که خلاص از استقامت است و در هر روز که استقامت است  
 عمل است و در هر روز که استقامت است عدالت است  
 اخلاق است و در هر روز که استقامت است عدالت است  
 استقامت است و در هر روز که استقامت است عدالت است  
 فصل در هر روز که استقامت است عدالت است  
 است که در هر روز که استقامت است عدالت است  
 و در هر روز که استقامت است عدالت است  
 در هر روز که استقامت است عدالت است  
 و در هر روز که استقامت است عدالت است

در هر روز

مقدمه بوشنیده باینکه نفس ناظرفان می باشد و کفر و کفر و کفر  
 مجرور است و تعقل و عین و عین بنا بر توقف کلمات و کلمات  
 و چون کلمه با جملها است و اولش و اما همه اینها باینکه مجرور  
 بحسب اقتضا است و کلمت بنا بر زاری تا می و محلی خلق فرموده  
 پس نفس را می باری که نمی خلق فرموده و کلمت را در حکمت  
 بموجب نفس شریف و اما حدیث لیل و لاس الا بعد و ان  
 تحقیق آن بود و است که عبارت است از عرف قوی تا  
 در شرف صفات آنی بقدر امکان تا خطیب آن بعد از این  
 خطیب اندوه و کس بر هر آشی و اجبت کسی نماید و کس  
 خود تحصیل نفسی را از زاری و آقا چون قطع تعلق نماید و هر  
 کس نفس او بطریق طبیعت حاصل شده بود که روز اولم در مرتبه  
 حاصلی نیست با شرف دنیا و آخر تا علی تا طریقت می خستند  
 در خواست و کلمه را به کار می که در نه نیست بر او و اما  
 که است روح با می که کفر است. چون نفس با طبیعت برین بود  
 و در طریقت با عالم عمول مجرور است و فرزند عالم جسم که با دنیا

مجموعه

مخفی از یک در راه روی عالم طبیعت در روی عالم عقلی و آرزو  
 اولی است و علم و علوم و معارف از جمله کلمات تا در باطن  
 او را قوت نفی گویند و از حقیقت تا به به بر او صرف در بیان  
 اقدام نماید از انجبت او را قوت عملی که در کس او را با اختیار  
 موقوفی که با شرف در چون قوت عملی در صورتی که حرکت کلمت  
 ملازمه و از قوت شهوی که در کفر و کفر است در دفع منافق و از  
 قوت غضبی خوانند و به شرف از کلمت است پس اصول نفس باطنی  
 بعد از قوت نفس و آن کلمت نظری و ان جمیع است و نفس و طبع  
 و احوال را بقدر توان و از راه امکان و از کلمت خوانند و در  
 که از قوت شهوی و ان تقاضاست از اشتیاق حتی ولادت جسمانی  
 بقدر ضرورت و مصلحت با از اول و غیره و از انصف خوانند و در  
 که از قوت غضبی و آن که کس است از غضب بر دهی که کس کلمت عمل  
 باشد کسب مواز که کس است و از انجمله قوت شهوی در چون  
 او بر مصلحت عارف خود و از انجمله روحانی در بیان کلمات و از  
 از انجمله کلمات حقیقی است که کس است و از انجمله قوت شهوی